

چهار ریاضی

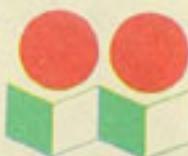
ترجمه آزاد: پور اسماعیلی



۱۸۷۸۶

چهار ریاضی

ترجمه آزاد: پور اسماعیلی



انتشارات قصه جهان نما

سهران: خیابان جمهوری اول خنابان فلسطین مرکزی

تیش کوچه رازی بلاک ۱/۲ تلفن: ۶۶۸۲۵۵

(چهار یار صمیمی)

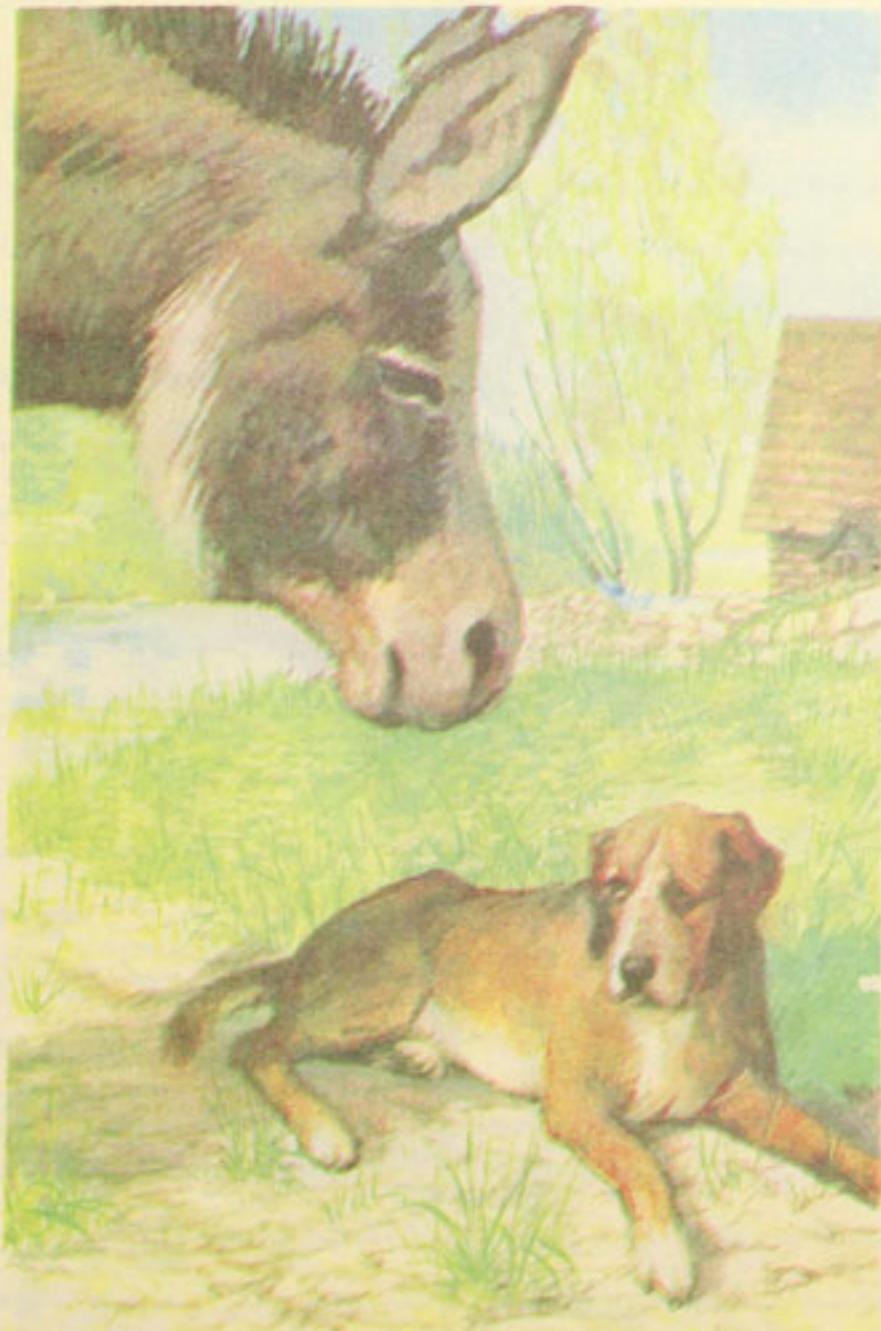
یکی بود یکی نبود، غیراز خداحیچکس نبود، در روستای دور افتاده‌ای، آسیابانی زندگی می‌کرد که خربی داشت، او از این حیوان برای بارکشی و سواری استفاده می‌کرد ولی حالا بعداز گذشت سالهای سال، حیوان زیان بسته ضعیف‌واز کار افتاده شده بود و دیگر بد رد آسیابان نمی‌خورد. به همین دلیل یکروز آسیابان خوش را رها کرد تا هر کجا که می‌خواهد برود و بقیه عمرش را تا موقع مرگ آسوده باشد و کار نکند. خر پیر رفت و رفت و رفت تا به سگی برخورد که روی زمین دراز کشیده بود. سگ، ناراحت و غمگین به نظر می‌آمد. خراز او پرسید: رفیق، چرا ناراحتی؟ سگ جواب داد: دیروز گرگ یکی از گوسفندهای گله را خورد و حالا چوبان بخاطر اینکه من حواسم برت بوده، بیرونم کرده و دیگه منو نمی‌خواهد. خر گفت:

خوب، مثل اینکه ما با هم همدرد هستیم. حالا ناراحت نباش. از یک گوشه نشستن و غصه خوردن که کار درست نمی‌شود، بلند شو تا با هم باشیم خدا بزرگه و بالاخره به ما کمک می‌کنند، سگ قبول کرد و از جا بلند شد. حالا سگ و خربا هم راه می‌رفتند. آنها از میان کوره راههای دهات عبور می‌کردند و از رودخانه‌ها و مزرعه‌ها می‌گذشتند تا اینکه به گربه‌ای رسیدند. اوروی زمین کز کرده بود و خیلی غصه دارد بود. خراز او پرسید: رفیق چی شده؟ چرا دلخور و ناراحتی؟ گربه حواب داد: آحمدیروز که خیلی گرسنه بودم، یکی از ماهیهای حوض رو گرفتم و خوردم. خیلی خوشمزه بود ولی یک ساعت بعد بخاطر همین دزدی، کنک مفصلی از صاحب خانه خوردم. بعد هم از خانه بیرونم کرد، او نهم بعد از یک عمر خدمت و کشتن موش‌های کثیف، سگ و خربه گربه بیشنهاد کردند که با آنها باشد. گربه هم قبول کرد و



سدتایی راه افتادند.

خر و سگ و گربه ساعتها مشغول راهپیمایی بودند تا اینکه شب
شد. آنها به جنگل آنبوهی رسیده بودند و دیگر نمی‌توانستند در تاریکی
به جلو بروند. از طرفی خیلی خسته شده بودند. هر یک گوشدای را



انتخاب کردند و روی علفهای بلند و شاخ و برگ درختان به خواب خوشی فرو رفتند . نزدیکیهای سحر بود که ناگهان صدایی آنها را از خواب بیدار کرد . قوقولی قوقولی قوقولی سگ و خر و گربه هرچه دور و بر را نگاه کردند ، چیزی ندیدند . در همین موقع چشم خر به



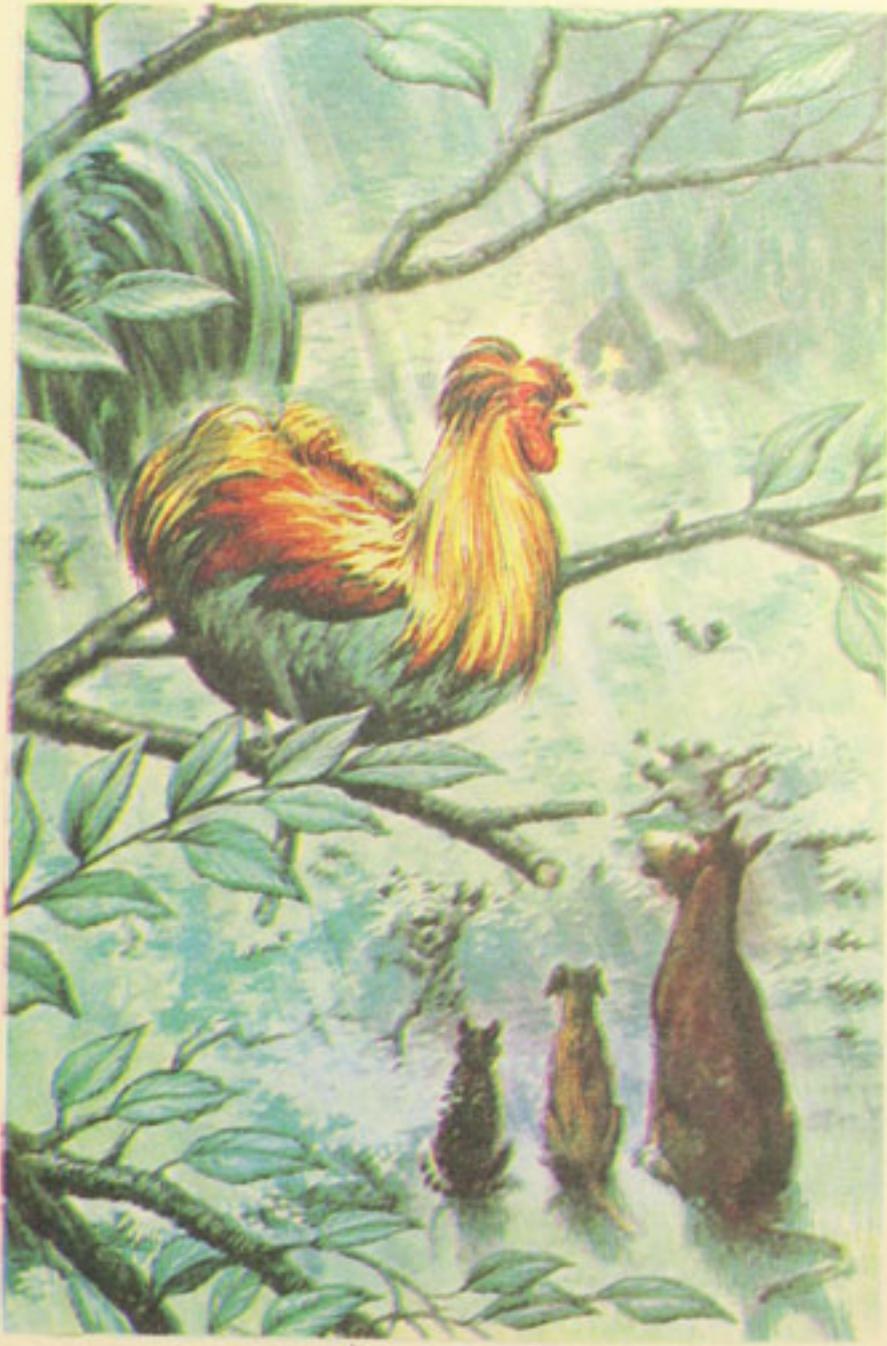
بالای درخت تنومندی افتاد ، خروس طلای رنگ قشنگی آن بالانشسته
بود و آواز می خواند : قوقولی قوقولی قوقوقو ! صبح شده از خواب پاشوا
وقتیکه خروس از درخت پائین آمد ، خراز او پرسید :
خروس جانِ جای تو ، خونه و مزرعه است ، اینجا چکار می کنی ؟



خروس درحالیکه روی نرده‌های خانه خرابه‌ای نشسته بود و گفت:
درسته من تا همین چند وقت پیش در یک مزرعه سرسیز و خرم
زندگی میکردم و خیلی عزیزو صاحب مزرعه خیلی دوستم داشت.
برای خودم بروبیایی داشتم و هفت هشت تا مرغ و جوجه‌روسربرستی



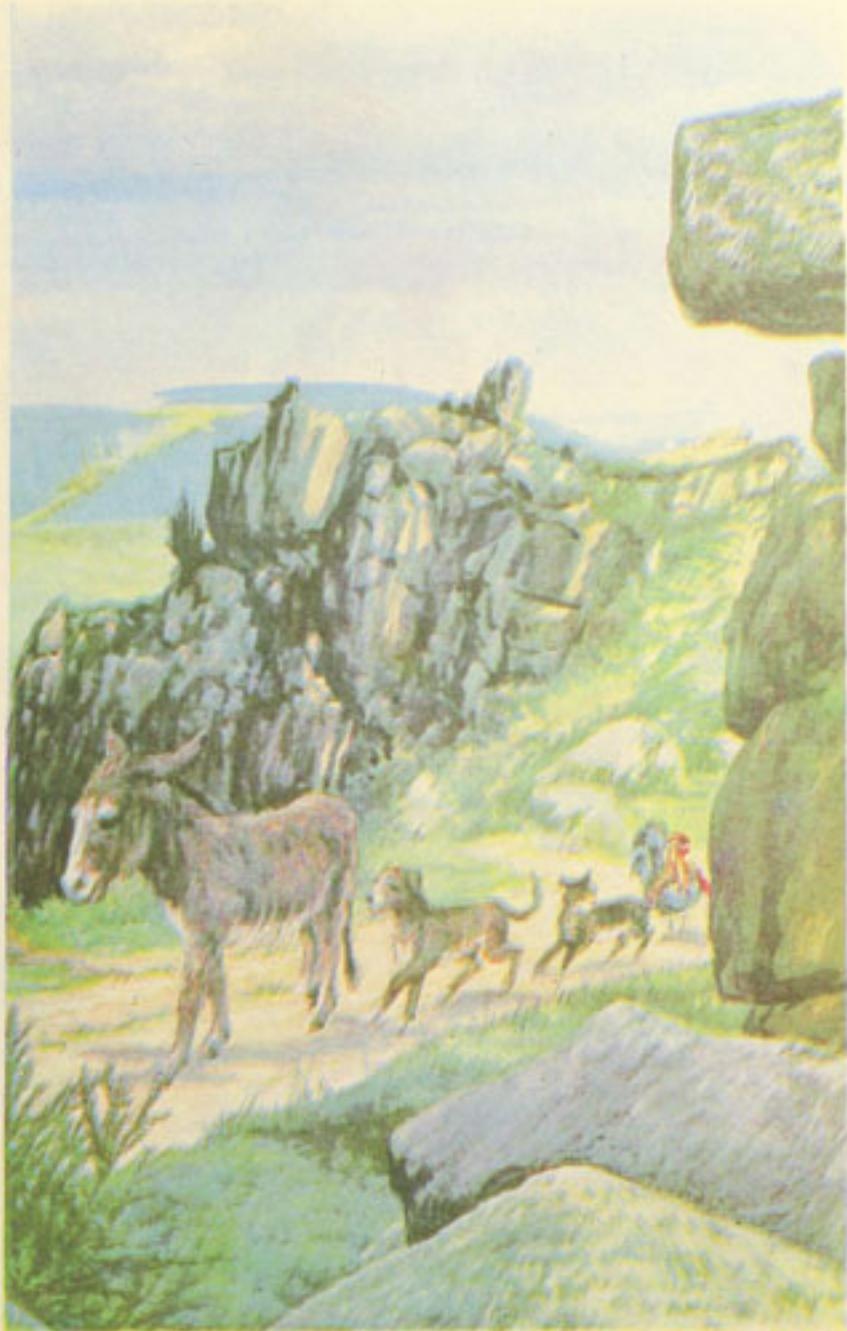
میکردم تا اینکه یک شب وظیفه‌نشناسی کردم و بجای اینکه در وقت سحرآواز بخونم، اشتباهی در نیمه‌شب شروع کردم به قوقولی قوقو! و همه مردم رو از خواب پروندم. صاحبم که خیلی عصبانی شده بود، می‌خواست سر منو ببره ولی من فرار کردم و حالا چند وقتنه‌که توی کوه



ودست و جنگل و بیابون سرگردان هستم . خلاصه خروس آوازخوان هم
با سگ و گربه و خر همراه شد . حالا این چهار حیوان با هم خیلی دوست
شدند و دوا حساس صمیمیت میکردند و بفکر اذیت هم دیگر نبودند .
آنها رفتند و رفتند تا رسیدند به یک خانه چوبی که خیلی قشنگ



ساخته شده بود و محکم و راحت بنظر می‌رسید. از یکی از پنجره‌ها نوری به چشم می‌خورد. خرس گ و گربه و خروس از پشت پنجره که داخل رانگاه کردند، چند نفر دور میزنشسته بودند و غذا می‌خوردند. بچه‌ها، این اشخاص چند نفر دزد از خدا بیخبر بودند که به



زور از مردم آن طرفها پول می‌گرفتند و همه را اذیت میکردند. آنها با پول دزدی و غارت و مردم آزاری این خانه خوب و قشنگ را بdest آورده بودند و در آن زندگی میکردند. در حقیقت خانه مال مرد زحمتکشی بودکه حالا از ترس دزدها نمی‌توانست به خانه‌اش برگردد



و در ده مانده بود . ولی درواقع خانه‌مال آنها نبود . چون هر چیزی که از راه دزدی و مردم‌آزاری بدست بیاید ، حرام است و متعلق به خود انسان حساب نمی‌شود ضرب المثلی هست که می‌گوید : "باد آورده را ، باد می‌برد " . یعنی هر چیزی که انسان برای بدست



آوردنش زحمت نکشیده باشد ، خیلی راحت از چنگ آدم خارج می شود .
حالا ببینیم عاقبت این آدمهای دزد و مردم آزار به کجا می کشد . آیا
آنها باز هم با خیال خوش در خانهای که به زور صاحب شده اند ، زندگی
خواهند کرد ؟ یا اینکه خداوند دانا بر ایشان مجازاتی در نظر گرفته



است؟ خرو سگوگربه و خروسکه از ظاهر و قیافه، مردها فهمیده بودند
آنها آدمهای شرور و نادرستی هستند، نقشه، خیلی خوبی کشیدند:
در یک لحظه هرچهار تا شروع کردند به فریاد کشیدن!
خر خیلی بلند عرعر می‌کرد!



سک خیلی بلند 'واق واق' می کرد
گربه خیلی بلند "میومیو" می کرد
و خروس خیلی بلند "قوقولی قوقو" می کرد
دزدها که در تاریکی و سکوت شب، انتظار چنین صداهای



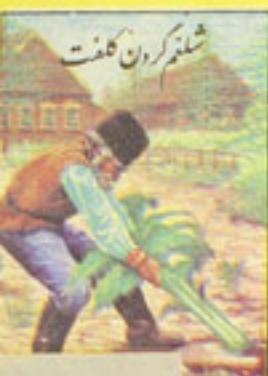
وحشتاکی را نداشتند بقدری ترسیدند و دست پاچه شدند که بلا فاصله
پابفوار گذاشتند. ولی از آنجا که کار بد بی مجازات نمی‌ماند. مردم
دهی که آن نزدیکی‌ها بود، در زدهای وحشتزده و خوابآلود را دستگیر
کردند و به زندان انداختند. چهار رفیق صمیمی یعنی خر، گربه،

سگ و خروس به داخل خانه رفته بود و با خوشحالی دیدند روی میزانواع
و اقسام غذاهای خوشمزه چیده شده است و شروع کردند به خوردن .
بعد از شام ، مدتی با یکدیگر گب زدند و حاطرات تعریف کردند تا یعنی
خوابشان گرفت . خر مقداری علف روی هم گذاشت و کنار آشپزخانه
خوابید . سگ دم در دراز کشید . گربه کنار آتش لمید و خروس هم
پرید روی تیرهای چوبی سقف اطاق و همگی خوابیدند . از این به بعد
این چهار دوست که اصلاً قصداذیت یکدیگر را نداشتند ، با خوبی
و خوشی در کنار هم زندگی آسوده‌ای داشتند .

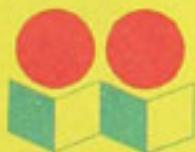
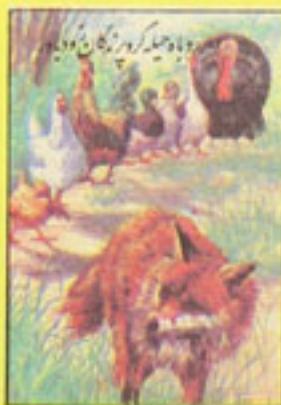
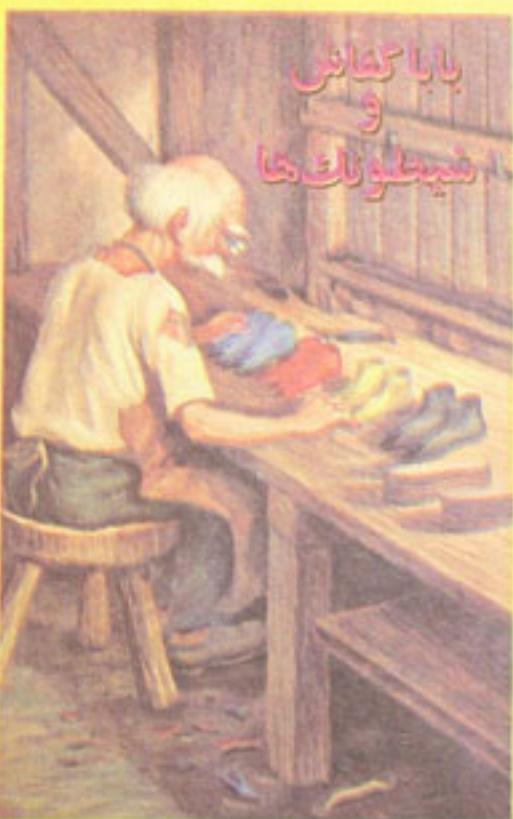
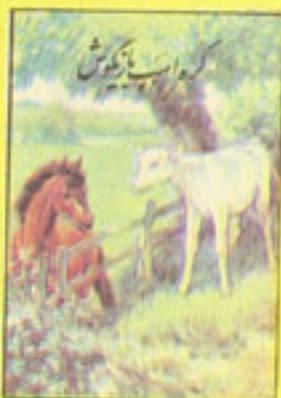
بچه‌های خوب و باهوش از قدیم گفته‌اند :

کاوان و خران باربردار به ز آدمیان مردم آزار
یعنی مردم آزاری و صدمه زدن به جان و مال دیگران آنقدر زشت
و بدانست که مقام و درجه انسان را از حیوان هم پائین تر می‌آورد .
واقعاً "هم گاهی استفاده مثلًا" یک گاو که شیر می‌دهد ، از شیرش
خوارکی‌های خوشمزه مثل کره و پنیر و ماست و دوغ و خامه و خیلی
چیزهای دیگر درست می‌شود ، از گوشتی آدمهای گرسنه سیر می‌شوند ،
در مزرعه برای شخم زدن و حمل بار به کار گرفته می‌شودو ... از یک
نفر آدم تنبل و بیعرضه و مردم آزار که کاری به جز تن پروری و حرام -
خواری و دزدی و اذیت کردن ندارد ، خیلی خیلی بیشتر است . در
حقیقت آن خانه قشنگ ، بیشتر لا یق حیوانات زحمتکش و پرفایده‌ای
مثل خرو سگ و گربه و خروس که سالهای سال برای آدمهای حمت کشیده
بودند ، می‌باشد تا دزد های مفت خوری که فقط مردم آزاری بودند .
خلاصه صاحب اصلی خانه وقتی از دستگیر شدن دزد ها باخبر شد ، با
خوشحالی به خانه اش برگشت و باز هم حق به حقدار رسید . سگ و گربه
و خروس و خر هم به خدمت این مرد زحمتکش درآمدند و آن مرد هم
با آنها بسیار مهربان بود .

داستانهای جهان نگاری کودکان و نوجوانان



کتابخانه کودکان



انتشارات قصه جهان نما

سیران : خیابان حمیوری اول خیابان فلسطین مرکز
نیش کوجه رازی بلاک ۱/۲ تلفن: ۶۶۸۲۵۵

نام کتاب: چهار بار صیبی
گرد آورنده تصویر: آنیه قصه جهان نما
حرفه‌جنبی: سازمان کاوش
لیتوگرافی: نقش
چاپ ششم: ۱۳۷۰
تیراز: ۳۰۰۰ نسخه
چاپ: مطبوعات
قیمت: ۱۴۰ ریال